

تأثیر ساختار اجتماعی ناهمگن بر ناکارآمدی و ناپایداری احزاب در دوره پهلوی دوم

علی اکبر محمدی الموتی

دانشجوی دکتری رشته تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

سینا فروزش

استادیار رشته تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

غلامحسین زرگری زاده

استاد تاریخ دانشگاه تهران، تهران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱، سال ۱۷ شماره ۶۵- صفحه ۲۹۱-۲۷۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۱

چکیده

هر چند محققین مختلف مولفه های مختلفی در عدم پایداری احزاب و ناکارآمدی آنها در دوره پهلوی دوم بررسی نموده‌اند اما شاید بتوان گفت گستردگی ایران و به تبع آن ساختار اجتماعی ناهمگن جامعه ایرانی یکی از دلایلی است شکاف های اجتماعی آن در طی روند تاریخ، بویژه در بعد از به قدرت رسیدن رضاشاه گسترده تر شده و وفاق اجتماعی لازم برای توسعه سیاسی و در راس آن شکل گیری احزاب سیاسی را تقلیل داده است. وفاق ملی در جوامعی که از قومیت ها، گروه ها و خرده فرهنگ های متعددی تشکیل شده اند از اهمیت ویژه ای برخوردار است و عامل مهمی در ثبات و انسجام سیاسی و اجتماعی بدون کنترل بیرونی است. «پیامد های حاصل از وجود بسترهای اجتماعی ناهمگن مانند گسترده تر شدن شکاف قومی-مذهبی، ایجاد و گسترش شدن شکاف بین سنت گرایان و تجددخواهان، افزایش شکاف طبقاتی بین مردم و تعارضات ایدئولوژیک در بین نخبگان سیاسی دخیل در امر فعالیت احزاب سیاسی، باعث شد تا احزاب سیاسی در دوره پهلوی دوم نتوانند به کارآمدی و ثبات مدنظر دست یابند.

کلیدواژه ها: نهادهای مدنی- احزاب سیاسی - ناکارآمدی- ساختار اجتماعی-شکاف اجتماعی

مقدمه

امروزه احزاب یکی از ضروریات زندگی جوامع بشری در دوره مدرن محسوب می‌شود «بطوری که در جوامع و نظام‌های سیاسی کنونی تقریباً هم‌اندیشی کاملی نسبت به ضرورت تحزب وجود دارد و از احزاب بعنوان چرخ دنده ماشین دموکراسی یاد می‌شود». (زیباکلام، ۱۳۹۳: ۸)

نقش ضعیف عملکرد احزاب در تاریخ تحزب ایران، همواره از اصلی‌ترین عوامل ناکارآمدی و بروز بی‌اعتمادی و بدبینی به نقش آن‌ها در عرصه‌های مختلف بوده است. آفات کلی و عملکردی احزاب در سده اخیر و بویژه در دوره پهلوی دوم در فاصله زمانی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ منجر به تضعیف جایگاه احزاب و کاهش کارایی آنها گردید که عمده دلایل آن در ویژگی‌هایی چون؛ دولت‌ساختگی و وابستگی به دولت، مقطعی، موسمی و مرکزگرایی احزاب، تشتت و تفرقه برانگیزی، قیّم مآبی، ائتلاف‌ها و انشعاب‌های کم‌بنیاد و مکرر، شعارزده‌گی، تک‌سویه‌نگری، ضعف نگرش‌های واقع‌گرایانه و کاربرد بی‌فایده، ضعف در آموزش و تربیت سیاسی، بی‌برنامه‌گی، ضعف در حوزه‌های تئوری پردازی و بومی‌نگری، ضعف شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی و غلبه فرهنگ فردمحوری، عدم پایبندی لازم به قانون، کم‌بهره‌گی از اخلاق سیاسی و اسلامی، افراطی‌گری و کم‌توجهی به مصالح و منافع ملی از یکسو و خودکامگی و انحصار طلبی حکومت مرکزی و نگاه جزم‌گرایانه نسبت به احزاب از جمله عوامل بوجود آمدن شرایط و ناکارآمدی احزاب در دوره پهلوی دوم می‌باشد

(مرادی ۱۳۹۰)

یکی از دلایلی که توسط بعضی محققین به صورت موردی به آن اشاره شده است وجود چندپارگی‌های فزاینده‌ای بوده است که ایران در قرن بیستم شاهد آن بوده است. برخی از این چندپارگی‌ها مثل تعارضات طبقاتی حاصل پیدایش جامعه نو بوده و برخی دیگر از این چندپارگی‌های جامعه ایران، ناشی از سابقه وجود ساخت دولت امپراطوری در این کشور است که چندین قوم را در بر گرفته است. چند پارگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، قطعاً می‌توانند از موانع عمده سازش ملی و توسعه سیاسی و کارآمدی احزاب سیاسی باشند. (میرخلیلی، ۱۳۸۵)

وجود شکاف های آشتی ناپذیر در جامعه مانع اصلی به اجماع نرسیدن درباره اهداف زندگی سیاسی گردیده و از تکوین چارچوب های لازم برای مشارکت و رقابت جلوگیری می کند و به استقرار نظام سیاسی غیر رقابتی یاری می رساند. (عسگری، ۱۳۸۶)

آبراهامیان با بررسی تاریخ ایران، به وجود عنصر ستیز طبقاتی و قومی، به عنوان عاملی اساسی در عدم رشد روند توسعه سیاسی تاکید می ورزد. در دیدگاه او، وجود اختلافات متعدد قومی و طبقاتی، باعث تشدید تعارضات افقی در جامعه ایرانی شده و از تقویت نقش انگاره های ملی به عنوان عاملی برای رشد فراگیر اجتماعی و سیاسی و نهادهای سیاسی مانند احزاب سیاسی جلوگیری کرده است. (آبراهامیان، ۱۳۹۴)

به هر حال آنچه به نظر نگارنده این مقاله می رسد این است که وجود اختلافات قومی و طبقاتی و فرهنگی که در بعضی از مقاطع توانسته با عنصر خودآگاهی درونی همراه شود، مانع از ایجاد وحدت نظر و اجماع بر روی اهداف سیاسی و اجتماعی گردیده و از روند پایداری و کارآمدی نهادهای سیاسی مانند احزاب سیاسی جلوگیری کرده است.

بحث

موارد مختلف موثر بر ایجاد ساختار اجتماعی ناهمگن در جامعه ایران و تاثیر هر کدام را بر ناکارآمدی و ناپایداری احزاب در دوره پهلوی را می توان به صورت مواردی که در ادامه می آید تشریح و بررسی نمود.

۱- وجود شکاف قومی - مذهبی

ایران اگر چه کشوری با اکثریت فارسی زبان می باشد (۶۰٪)، ولی اقلیت های مختلفی در سرزمین پهناور خود جای داده است. به عنوان مثال، ترک ها ۲۲ درصد، لرها شش درصد، بلوچها دو درصد، و عرب ها هشت درصد از جمعیت ایران را در این دوران تشکیل می دهند. کردها در غرب آذربایجان، کردستان و کرمانشاه و ترک ها در آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی، ترکمن ها در گرگان و بویژه در شهر گنبد کاووس و اکثریت عرب ها در استان خوزستان و جنوب خلیج فارس اقامت دارند و

استان بلوچستان همان‌گونه که از نامش پیداست، از بلوچ‌ها تشکیل می‌شود. و باقی مانده شهرهای ایران دارای اکثریتی فارسی زبان می‌باشند. (حجت‌اله ایوبی، ۱۳۷۷)

در تبریز مسلمانان و ارامنه، در مشهد مسلمانان و یهودیان، در کرمان شیعیان و زردشتیان و در شاهرود شیعیان و بهاییان، از جمله شهرهایی بودند که منازعات مذهبی دوره پهلوی دوم را مشاهده نمودند. کشمکش‌های زبانی نیز در مناطق عرب‌نشین، آذربایجان و کردستان بروز کرد. فرزند شیخ خزعل به محض اینکه از تبعید رها شد به خوزستان بازگشت و طی برگزاری همایشی با حضور سران عرب زبان، اعلام کرد که حکومت مرکزی، با سلب آزادی مردم عرب، خواستار از بین رفتن زبان عربی بوده است و فریاد استقلال و خودمختاری از حکومت مرکزی را سر داد، مردم نیز از خواست او، استقبال کردند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۷)

به نظر میرسد اصلی‌ترین دلیلی که سبب وقوع جنبشهای استقلال طلبانه ی آذربایجان و کردستان در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ گردید، سیاستهای سرکوبگرانه و ایدئولوژیک دولت پهلوی نسبت به این دو قوم (آذری و گُرد) بوده است. هرچند این دو واقعه، از جنبشهای چپ و کمونیستی تلقی شده و نقش قدرت خارجی در آن نمایان میباشد، اما اقوام منظور، در پی احیاء خویشنی بودند که در زیر آوارهای ناسیونالیسم پهلوی در حال دفن شدن بود. در واقع جنبشهای فوق‌الذکر بازتولید هویت‌های قومی و قبیله‌ای بود که تا پیش از دولت پهلوی فضا برای بروز و ظهور آن بسیار باز و آزادانه بود، لیکن به دلیل سیاست فارسی‌سازی و ایدئولوژی ملی‌گرایانه ی دولت، علائق و هویت‌های قومیتی آنان به شدت سرکوب گردیده بود؛ به همین دلیل برخی از تحصیلکرده‌ها و روشنفکران متعصب گُرد و آذری، با توسل به ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه تلاش کردند تا هویت خویش را فریاد زده و خودمختاری گذشته را دوباره احیا کنند. برای اثبات این ادعا (که جنبشهای آذربایجان و کردستان پاسخ و واکنشی به اقدامات ملی‌گرایانه و سرکوبگرانه ی دولت پهلوی بوده است) میتوان به اعلامیه کنگره‌ی ملی آذربایجان در ۳۰ آبان ۱۳۲۴، خطاب به حکومت مرکزی، انگلستان، آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه و چین توجه نمود. با نگاهی گذرا به این اعلامیه ی هشت ماده‌ای، اولین نکته‌ای که به چشم میخورد، تأکید

بر «ملت آذربایجان» میباشد، که قطع به یقین به تداوم ساختهای قومیتی و زبانی (که همچنان میخواستند به صورت مستقل و خودمختار از حکومت مرکزی باقی بمانند اشاره دارد (هدایت، ۱۳۶۱: ۴۴۰) جنبش آذربایجان با اعضای بازاری و روحانی که داشت توانست حمایت مردم این خطه را بدست آورد، به ویژه اینکه اهداف این جنبش با آنچه مردم سرکوبیده ی آذری در انتظارش بودند، تناسب داشت و همین امر نیز سبب شد تا محمدرضا شاه پس از شکست جنبش، مردم این نواحی را به شدت مجازات نموده و از ایشان انتقام سختی بگیرد. (هامبلی، ۱۳۸۸: ۶۳)

در کردستان نیز اتفاقاتی مشابه آذربایجان رخ داد. در ابتدای حکومت محمدرضا پهلوی حضور ارتش در کردستان کاهش یافت و نخبگان محلی توانستند اوضاع منطقه را در اختیار گیرند. در سال ۱۳۲۱ رهبران منطقه سازمان مخفی «کومله ی ژیان کردستان» (کمیته احیای کردستان) را تشکیل دادند و با این عمل در پی احیای هویت قومی که به دست دولت پهلوی اول به شدت سرکوب شده بود برآمدند و برای نفوذ بیشتر در کردستان از قاضی محمد که از سروران و رهبران بانفوذ بود دعوت کرد و در نتیجه وی را به رهبری سازمان برگزیدند. (عامری، ۱۳۸۸: ۲۷۱) این سازمان نیز همانند حزب دموکرات آذربایجان، خواستار خودمختاری، رسمی شدن زبان کردی، ایفای نقش در دولت مرکزی و نظایر آن بودند؛ که این امر در واقع واکنشی بود در مقابل سرکوبهای دولت پهلوی اول؛ البته واکنشها به این نقطه ختم نشده و آنان تأسیس دولت مستقل به ریاست قاضی محمد را اعلام داشتند. (احمدی، ۱۳۸۹: ۹۶)

۲- شکاف میان سنت گرایان و تجددطلبان

سیاست‌های غرب گرایانه و مدرنیزاسیون که همزمان با روی کار آمدن دولت پهلوی اول آغاز شده بود و در طی دوره پهلوی دوم دنبال شد، طی یک روند طبیعی، موجب شکل گیری منازعه ای میان سنت گرایان به رهبری روحانیت و بازاریان شیعه ضد غرب، و تجددطلبان و روشنفکران غربزده، با حمایت دولت پهلوی دوم و خاندان سلطنتی گردید. تغییر لباس و غربی سازی ظاهر جامعه، از مهمترین تلاشهای نمادین دولت پهلوی، در راستای همین سیاست غربگرایانه و مدرنیزاسیونی بود، که آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

مختلفی را در بر داشت. یکی از مهمترین پیامدهایی که در بر داشت، ایجاد فاصله میان جامعه مذهبی و روشنفکران و قشر غربگرای جامعه بود، که جامعه را به دو نیمه‌ی اکثریت سنتی و اقلیت مدرن و غربزده تقسیم میکرد؛ به صورتی که در یک سو مذهبها و اقشار سنتی، افراد غربگرا را منحرف و بی‌دین پنداشته و در سوی دیگر طرفداران مدرنیته، رهبران سنتی و پیروانشان را مرتجع، جاهل و خرافاتی تلقی میکردند. ثمره این اختلافات اجتماعی، تشدید منازعات و درگیریها میان دو قشر سنتی و متجدد در جامعه بود، که به درگیری و خصومت بیش از پیش رهبران سنتی، به ویژه علما و بازاریان با دولت، دامن زد؛ چرا که دولت طرفدار قشر متجدد با مظاهر غربی و کفرآمیز بود. خانواده های مذهبی شهرنشین، به عنوان مانعی بزرگ در مقابل تغییرات دولت پهلوی قرار داشتند؛ زیرا این خانواده ها به شدت تحت تأثیر علما و مراجع شیعه قرار داشته و اجازه نمی دادند دولت بر قواعد حاکم بر رفتارشان تسلط یافته و با کنترل آنان خواسته های خود را اجرا نماید؛ به طوری که دیده میشود پس از سقوط این دولت، بسیاری از قواعد حاکم بر رفتار مردم و جامعه به حالت قبلی خود بازگشت و حکومت پهلوی تنها از طریق سرکوب و زور، توانسته بود ظاهر مردم ایران را تغییر دهد؛ همچنین از جایی که اساس تلقی زنان معترض و انقلابی این بود که با استفاده از ظاهری اسلامی و به ویژه چادر، میتوانند مخالفت خود را در مقابل دولت نشان دهند و به حکومت پهلوی بفهمانند که در میان مردم جایگاه و مشروعیتی ندارد، در اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ استفاده از چادر و حجاب اسلامی توسط زنان به مثابه‌ی نمادی برای مقابله با دولت پهلوی دوم تبدیل شد. (بیل، ۱۳۷۱: ۳۵۰)

۳- گسترده شدن شکاف طبقاتی بین احاد جامعه

جامعه ایران را تا قبل از نوسازی های جدید دوران رضاشاه و حتی تا قبل از اصلاحات ارضی، جامعه ای دو طبقه ای معرفی کرده اند. حتی پژوهشگرانی تصریح نموده اند که بدلیل عدم امنیت در مالکیت و عدم تأمین جماعات مستقل، هیچگاه طبقه مستقلی در ایران، غیر از طبقه حاکمه، نتوانست پا بگیرد (اشرف، ۱۳۵۹) این دو طبقه شامل یک طبقه از نخبگان محدود سیاسی و اقتصادی و فرهنگی شامل خانواده سلطنتی و امیران نظامی، مالکان عمده کشاورزی، علما (مجتهدین طراز اول) و خوانین ایلات و تجار عمده می شد (خواص) و بقیه مردم که تعدادشان در اکثریت بود، جزء طبقه عوام بودند.

اقدامات رضا شاه در شبه نوسازی از بالا که عمدتاً همراه با حذف علما و خوانین ایلات از قدرت سیاسی بود، تغییراتی در ساختار طبقات بوجود آورد. آرام آرام طبقه متوسطی از افرادی که در دستگاه دیوانسالاری و ارتش جدید به استخدام درآمد بودند پدیدار شد که بدلیل وابسته بودن به آموزشهای جدید، از افزارمندان و صاحبان حرف گذشته، متفاوت بودند. رضاشاه با مالکان کشاورزی برخورد دوگانه ای داشت، ابتدا با آنها درافتاد، ولی پس از آنکه خود یکی از بزرگ مالکان کشاورزی شد، با آنها مصالحه کرد و حق و حقوق آنها را پذیرفت (ملیکف، ۱۳۵۸). لکن بدلیل دستیابی به قدرت مطلق و خودکامگی، نه سرمایه و نه اندیشه و تفکر و دین و حتی مدیران نزدیک او در امنیت نبودند (کاتوزیان، ۱۳۸۸). با این همه، تا سال ۱۳۳۵، اکثریت مردم (حدود ۶۰ درصد) در طبقات پایین قرار دارند و یک دسته کوچکی از کارفرمایان و مدیران اجرایی (۵ / ۱ درصد) قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست داشته اند و ایده دو طبقه ای بودن در این دوران هم تا حدودی بقوت خود باقی است. (مقدس، ۱۳۹۶)

در دوران محمد رضا شاه دو عامل عمده روند شکل گیری طبقات اجتماعی را تحت تاثیر خود داشت. نخست تلاش رژیم برای حفظ نظام سیاسی که عملاً با مشارکت طبقات اجتماعی تنافی داشت و دوم شرایط خاص بین المللی و ورود اکثر کشورهای جهان در عرصه توسعه و نوسازی. این شرایط دوگانه سیاسی - اجتماعی در فرآیند طبقه سازی، رژیم را با معضلات خاصی مواجه ساخت و عملاً حکومت را واداشت تا در برخورد با طبقات اجتماعی سیاست دوگانه ای اتخاذ نماید و بر مبنای حفظ نظام سلطنتی به مهار و کنترل طبقات اجتماعی اقدام نماید. (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۱۱)

بعد از کودتای ۱۳۳۲ علیه مصدق، رویکرد وابستگی به نظام جهانی شدت گرفت و همین امر ساختار طبقاتی ایران را تغییر داد. امپریالیسم آمریکا و نفوذ آن در جامعه ایرانی منشاء اقداماتی بود که بشدت ساختار اجتماعی و طبقاتی آنرا تغییر داد. احمد اشرف اثرات امپریالیسم بر طبقات ایران در دوران جنگ سرد را به این شکل مطرح نموده است: ۱- پشتیبانی و حمایت از موقعیت اقتدار شهپداری (پاتریمونیال، استبداد مطلقه خودکامه)، ۲- بسط هسته بورژوازی رو به رشد، ۳- ایجاد ائتلافی عملی بین اجزای دربار، بورژوازی وابسته و مؤسسات اقتصادی غربی، ۴- مجبور کردن اقتدار شهپداری برای

اقدام به اصلاحات ارضی که تغییرات عمیقی در ساختار عشیره ای بوجود آورد. (اشرف، ۱۹۷۱: ۱۴۵) در سالهای بین ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ بر تعداد سرمایه داران غیر کشاورزی و کارگران شهری (صنعتی و خدماتی) افزوده شده است. از طرف دیگر، بر اثر گسترش دستگاه اداری بر تعداد کارمندان اداری اضافه شده است و شروع به مهاجرت از روستا به شهر در سالهای پس از جنگ جهانی دوم از کارگران کشاورزی کاسته و به کارگران شهری و کارمندان اداری افزوده است (اشرف، ۱۹۷۱).

در همین دوران وضعیت طبقات به این صورت نمایان می شود ۱- خاندان حاکمه شهپدیری: که در رأس ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی، چه قبل و چه بعد از اصلاحات ارضی قرار داشتند. با این تفاوت که در قبل از اصلاحات این خاندان از نظر قدرت اقتصادی از بزرگ مالکان بودند و در بعد از اصلاحات ارضی از سرمایه داران بزرگ کشور شدند

۲- بورژوازی مدرن یا وابسته: بنا به نظر صاحب نظران سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ دوره مهمی در شکل گیری و رشد سریع بورژوازی جدید و سقوط طبقه زمینداران بود. در این دوره فعالیت های بورژوازی بشدت در صنعت، تجارت، بانکداری، ساخت و ساز، حمل و نقل و کشاورزی افزایش یافت (اشرف، ۱۹۷۱).

طبقات دیگر در این دوره به نقل از اشرف عبارت بودند از: الف) طبقات بازار، ب) طبقات بیرون از بازار. ساختار طبقات جماعت بازار شامل سه طبقه مجزا می شد، بورژوازی سنتی یا صاحبان حرف و خرده فروشان و در آخرین رده کارگران سنتی. بورژوازی سنتی بعد از بزرگ مالکان، از اعضای عمده طبقات سنتی محسوب می شدند، و طبقات متوسط سنتی، شامل اجزایی از جماعات بازار، یا افسار روحانیون و نیز افسران رده متوسط ارتش و اداریان و نیز خرده مالکین می شد (اشرف ۱۹۷۱: ۱۴۷) طبقه کارگر سنتی شامل افزارمندان، و همه کارگران روزمرد که در صنایع دستی و فروشگاههای کوچک بازار و ساختمان و نقاط دیگر شهر و روستا مشغول بودند، می گردید. طبقات بیرون از بازار: ۱- علما که از نفوذ و قدرت زیادی در جامعه سنتی برخوردار بودند و در دوران رضا شاه و پس از آن به حاشیه رانده شدند و به دو بخش تقسیم می شدند: الف) آنهایی که از زمینداران بزرگ بودند و گرایش به اقتدار سیاسی (سلطنتی) داشتند و جزئی از طبقه مسلط محسوب می شدند و ب) آنهایی

که در مخالفت با اقتدار سیاسی بودند و بیشتر از طریق بازار برای گذران زندگی تأمین می شدند (اشرف، ۱۹۷۱: ۱۴۶) ۲-خرده مالکین کشاورزی: شامل کارکنان مستقل بخش کشاورزی که خود و یا با خانواده خود و یا به کمک دیگر دهقانان بر روی زمین محدود خود کار می کردند. ۳- طبقه متوسط جدید، که حاصل نوسازیهای مختلف بودند، شامل تحصیل کرده های متخصص، مدیران، نویسندگان، کارمندان، دبیران و دانشجویان ۴- کارگر صنعتی جدید: بر اثر سرمایه گذاریهای جدید، نه تنها بر تعداد بورژوازی جدید افزود که کارگران صنعتی نیز افزایش یافت و در مقابل، کارگران سنتی (کارگران صنایع دستی، صنایع غذایی و بافندگی و چرم سازی و آجرپزی و مشابه آن) روبه کاهش گذاشت. صنعت نفت نقش برجسته ای در تشکیل طبقه کارگر صنعتی جدید داشت که میزان آنها در بین دو جنگ به ۴۰ هزار نفر می رسید. پس از آن فعالیت های جدید صنعت و معدن، مقاطعه کاری و ساختمان، کارگران فراوانی را بصورت غیرماهر و نیمه ماهر که اغلب مهاجرین از روستاها بودند به خود جذب کرد. عرضه فراوان نیروی کار و افزایش بیکاری در این دوره و افزایش هزینه های زندگی با وجود مزد پایین کارگران به زندگی آنها شدیداً فشار وارد می کرد و کارگران به این دلایل تحت استثمار بودند: مزد کم (۲۵۰ ریال روزانه)، شرایط رقت بار کار، عدم توجه به قانونهای حمایتی، سرپیچی از قانون کار، اجتناب از پرداختن سهم کارفرما در بیمه دولتی کارگران، معرفی کارگران معترض به نیروی انتظامی و بالاخره زندگی در حاشیه شهرها با وضع بهداشتی، تغذیه و خدمات خارج از حد متعارف. سابقه اغلب کارگران صنعتی به برزگران ولپن پرولتاریا، و طبقه کارگر سنتی بر می گشت. ۵- قشر کارگران لمپن: به نظر اشرف گرچه لمپن پرولتاریا، پدیده جدیدی در جامعه ایرانی نبود، لکن شهرنشینی و اصلاحات ارضی باعث رشد این قشر در جامعه شهری ایران شد. کارگران غیرماهر ساختمانی، ولگردان خیابانی، خدمتکاران خانگی، کارگران غیر ماهر معدن و حمل و نقل و کارگران غیر ماهر کشاورزی به اضافه اقشار فعال گدایان، دزدان، قماربازان، فواحش در این قشر قرار داده شده اند. طبق آمار سال ۱۳۴۸، در شهر تهران ۲۹۵۰۰۰ نفر از اعضاء این قشر وجود داشته اند، که درآمد ماهیانه آنها از ۳۵۰ ریال کمتر بوده است (مقدس، ۱۳۹۶)

علی رغم سقوط طبقه زمیندار، زمینداران با ورود به فعالیت های جدید مانند سرمایه گذاریهای بازرگانی و صنعتی و مکانیزه کردن کشاورزی و تغییر رابطه تولید (رابطه سرمایه داری)، قدرت، ثروت و منزلت خود را حفظ کردند. اصلاحات ارضی که قشر کوچکی از دهقانان را به خرده بورژوازی مرفه تبدیل کرد، در مقابل، قشر وسیعی از لمپن پرولتاریا بر جای نهاد که در بدترین شرایط زندگی قرار گرفتند. درآمد کم، بی سواد، بی خانمانی، زندگی در زاغه و حلبی آبادها، برخورداری از حداقل خدمات شهری از خصوصیات بارز این قشر معرفی شده است. (اشرف، ۱۹۷۱: ۱۵۰) در سال ۱۳۵۵، ۲۰ درصد از مردم در طبقه بالا، ۳۵ درصد در طبقه متوسط و ۶۳ درصد در طبقه پایین قرار گرفته اند. همین وضع در سال ۱۳۴۵ برابر بود با ۲ / ۲ درصد در طبقه بالا، ۴۰ / ۰ درصد در طبقه متوسط و ۸ / ۵۷ درصد در طبقه پایین. معلوم می گردد که در طبقه بالا در این دو دهه همان هزار فامیل تاریخی صاحبان اصلی قدرت اقتصادی و سیاسی بوده اند، اما تفاوت در نوع فعالیت آنها است که از کشاورزی به فعالیت های تجاری و صنعتی و مالی تبدیل شده است. از میزان کارگران کشاورزی نیز کاسته و بر میزان کارگران صنعتی - خدماتی افزوده شده است. خرده مالکینی که در زمان اصلاحات ارضی صاحب زمین شده و ظاهراً بر طبقه متوسط روستایی افزودند، بدلیل کمبود آب، مشکل سرمایه و غیر اقتصادی بودن اندازه زمین، روستا را رها کرده و به کارگری در شهر مشغول شدند. بدین صورت بر خلاف تبلیغات رژیم در گسترش عدالت اجتماعی، عملاً طبقه پایین جامعه گسترده تر شد. بی شک حدود ۱۰ درصد از نیروهایی که جزء کارگران صنعتی - خدماتی گنجانده شده اند، همان کارگران غیر ماهر مهاجری هستند که از بدترین شرایط زندگی برخوردار بوده اند. در این دوره متوسط تعداد مستخدمینی که در خدمت بخش خصوصی (کارفرمایان غیر دولتی) بوده اند، برابر است با ۸ / ۱۶. یعنی هر یک کارفرما حدود ۱۷ نفر را در استخدام داشته است. در فعالیت های کاربر مثل کشاورزی، این نسبت برابر ۳ / ۱۷ (مساوی این نسبت در سال ۱۳۴۵) بوده است. از این جهت نیز وضع دو دهه تقریباً مشابه یکدیگر است و نشان می دهد از این جهت نیز بهبودی در شرایط مزد بگیران حاصل نشده است. نسبت کارفرما به مستخدم شاخص مناسبی برای پی بردن به سطح فعالیت های خصوصی و وضع نابرابری است. هر چه این نسبت بیشتر باشد (مثلاً با همین تعداد کارفرما در سال ۱۳۵۵، اگر همه

تأثیر ساختار اجتماعی ناهمگن بر ناکارآمدی و ناپایداری احزاب در دوره پهلوی دوم

نیروها در استخدام این کارفرمایان بودند، این نسبت به ۴۷ می رسید). بمعنی این است که مزد و حقوق بگیر بخش خصوصی که فاقد ابراز وسایل کارند افزایش دارد و هر چه این نسبت کمتر باشد، برابری بیشتر است (مقدس ۱۳۹۶).

به طور کلی از بررسی اسناد و مدارک رسمی و تحقیقات دیگران وضعیت طبقات اجتماعی ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ مشخص می شود این سالها دوران اتصال ایران به نظام اقتصاد جهانی و نفوذ اقتصادی و فرهنگی آمریکا و شدت بخشیدن به اجرای برنامه های شبه نوسازی در جامعه ایران است. مدارک و اسناد نشان می دهد که همراه با تحولات ناشی از سرمایه گذاریهای خارجی، افزایش عواید نفت و برنامه های شبه نوسازی اقتدارگرا ساختار طبقات اجتماعی دگرگون شده است. سرمایه داران جدید وابسته و اقشار متوسط دیوانسالاری و تخصصی حرفه ای و نیز اقشار مختلف کارگران ساختمانی، صنعت و معدن و خدماتی افزایش یافته اند و از اهمیت و دامنه مالکان زمیندار، خوانین قبایل و کارگران سنتی کاسته شده است. الگوی توسعه پهلوی که با رانت و فساد همراه بود سبب شکاف میان دارا و فقیر شد به طوری که بنا بر گزارش سازمان بین المللی کار در دهه ۱۳۵۰ به یکی از بدترین کشورهای جهان در توزیع عادلانه ثروت تبدیل شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۵۱-۲۵۵)

۴- تعارضات ایدئولوژیک

یکی از بارزترین مولفه های اجتماعی ناکارآمدی احزاب در دوره مزبور ایدئولوژیک شدن شکاف های اجتماعی بود. اگر تا دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ عمده ستیزها، تخاصم گروهی و قبیله ای بود، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ این ستیز میان طبقات اجتماعی بود که جنبه ایدئولوژیک تری به خود گرفت و سبب شکننده تر شدن ائتلافات گروه ها و احزاب با یکدیگر شد. بطوریکه پس از قیام خونین ۱۵ خرداد که منجر به غیر قانونی اعلام شدن جبهه ملی دوم از سوی شاه گردید، درگیری و تنش های داخلی در میان رهبران احزاب سیاسی تشکیل دهنده این جبهه در مسائلی چون اولویت های مبارزاتی ایدئولوژیک، فعالیت های غیر تئوریک، همراهی با گروه های غیر تئوریک، همراهی با گروه های مذهبی و غیره در نهایت منجر به انشعاب در جبهه ملی شد. (نادری، ۱۳۸۸)

آنچه این مبارزات ایدئولوژیک را آشکارا تقویت و به عاملی مهم تبدیل کرد، مطرح شدن ایدئولوژی دکتر شریعتی در میان مبارزات سیاسی و در کل جامعه بود. این اولین بار بود که در جامعه ایران مفاهیم

مارکسیستی در قالبی مذهبی و سازگار با روح شریعت اسلام و مذهبی شیعه مطرح می شد و بدین سان می توانست گروه های بیشتری از مردم را به خود جلب کند، کسانی که به دلایل مذهبی از مرام مارکسیستی حزب توده فاصله گرفته بودن، ایدئولوژی جدید جایگزین یافتند که بدون منافات با قوانین دینی و اعتقادات الهی، از این مفاهیم صحبت می کرد (بشیریه ۱۳۹۳) ..

ایدئولوژی ای که دکتر شریعتی از آن صحبت به میان می آورد، بیشتر نوعی ایدئولوژی مبارزاتی بود تا حزبی؛ و ایدئولوژی ای که بتواند در قالب حزب و در ساختار نظام موجود و در تعامل با آن عمل کند. این جمله معروف دکتر شریعتی که « آن ها که رفته اند کاری حسینی کرده اند، ان ها که مانده اند باید کاری زینبی کنند و گرنه یزدی اند» به خوبی و تمامی نمایانگر این ایدئولوژی رادیکال است که هرگونه سازشی با حکومت موجود عملاً جنایت محسوب شده و هیچ توجیهی ندارد. (عیوضی، ۱۳۸۶: ۱۷۹)

از طرفی نسل جدید مبارز نیز از ایدئولوژی حزبی جبهه ملی سابق و حزب توده که قائل به تئوری های انقلابی نبودند، روی گردان شده و به دنبال ایدئولوژی ای برای برهم زدن وضع موجود و تغییر ساختار نظام سیاسی است. گرچه به دنبال خفقان سیاسی و سرکوبی که محمدرضا شاه بعد از ۱۳۳۲ در پیش می گیرد، تئوری های حزب توده و جبهه ملی نیز تندتر شده و در کل فضا به سمت رادیکال شدن پیش می رود، ولی ایدئولوژی دکتر شریعتی که اعضای نهضت آزادی به آن تمسک می جویند، مقبول تر افتاده است.

ایدئولوژی دیگری که سبب برانگیختن توده ها می شد و البته با ایدئولوژی شریعتی نیز هم پوشانی های زیادی داشت، ایدئولوژی اسلام مبارزاتی آیت الله خمینی بود. وی بیش از شریعتی توانایی ایدئولوژیک کردن طبقات را داشت. ایدئولوژی حزب توده در این زمان از رونق افتاده بود و ایدئولوژی های مبتنی بر مرام مارکسیستی ولی به مراتب رادیکال تر جای آن را گرفته بود. « بعد از سرکوب جبهه ملی در سال ۴۲ نسل جوان و ناراضیان به سوی اشکال جدیدتر مبارزه سیاسی روی آوردند. اعضای جوان حزب توده نیز پس از اعتراض به مشی قانونی و مسالمت امیز حزب، مبارزات مسلحانه و غیر علنی را فراروی خود قرار دادند.» (عیوضی، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

در واقع ایدئولوژیک شدن شکاف های اجتماعی و متعاقب آن جمعیت های سیاسی و رادیکال تر شدن مبارزات مانعی بر سر راه فعالیت مسالمت آمیز، قانونی و عقلانی احزاب شد و روند سازنده، رقابتی و مثبت را از بین برد.

نتیجه گیری

از منظر ساخت اجتماعی، بررسی های تحقیق نشان می دهد که ایران دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، جامعه ای در حال گذار بوده است و علاوه بر دارا بودن ویژگی های یک جامعه در حال انتقال از وضعیت های شکل گرفته تاریخی - سنتی به یک جامعه جدید و در حال دگرذیسی بسیاری از هنجارها و رفتارهای فردی و جمعی حاکم بر جامعه نیز در حال دگرگونی و تغییر در شکل و محتواست. در جامعه در حال انتقال و دگرذیسی، همگنی و یکنواختی در رفتارها، آرا، عقاید و اندیشه ها وجود ندارد، بلکه طیفی گسترده از اندیشه ها و رفتارها قابل مشاهده است و در صورتی که جامعه به سطحی از عقلانیت سیاسی نرسیده باشد، این تکثر در آرا و عقاید، نه تنها سازنده نیست، بلکه می تواند به واگرایی شدید اجتماعی نیز منجر شود، و چون این واگرایی موجب از میان رفتن نظم جامعه می شود، حاکمیت احزاب را محدود و محدودتر می سازد. به عبارت بهتر جامعه ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، از منظر ساخت اجتماعی با طیفی از مولفه هایی مواجه بوده است که با روند کارآمدی و پایداری احزاب در تعارض بوده است. بطوریکه در این دوره با قطبی شدن شکاف های اجتماعی از یک سو و ایدئولوژیک شدن آنها ما با جامعه چندپاره مواجهیم که روند توسعه سیاسی و نهادینه شدن نهادهای مدنی را با مشکل مواجه کرده بود بطوریکه ایدئولوژیک شدن شکاف های اجتماعی و متعاقب آن جمعیت های سیاسی و رادیکال تر شدن مبارزات مانعی بر سر راه فعالیت مسالمت آمیز، قانونی و عقلانی احزاب شد و روند سازنده، رقابتی و مثبت را از بین برد. مقاله حاضر ضمن تحلیل این موضوع درصدد اثبات این امر نیز بود که در تحلیل علل ناکارآمدی و ناپایداری احزاب سیاسی در ایران دوره پهلوی بطورخاص باید به نقش و تاثیرگذاری ساختارهای اجتماعی جامعه موزاییکی ایران به عنوان عاملی مهم و نقش آفرین پرداخته شود.

منابع:

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۵). ایران بین دو انقلاب ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی، تهران: نشر مرکز
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۸۹) قومیت و قومگرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی
- ۳- اشرف احمد ، ، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۸. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی.
- ۴- ایوبی، حجت الله (۱۳۷۷). «سیر تحول نظریه‌ها در مطالعات احزاب سیاسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۷، فرودین و اردیبهشت.
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه های اجتماعی انقلاب ایران، تهران: نشر معاصر.
- ۶- زیباکلام، صادق (۱۳۹۳). « احزاب سیاسی و نقش آن در توسعه سیاسی ایران: مطالعه موردی انتخابات»، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۹، زمستان.
- ۷- بیل، جیمز (۱۳۷۱) (عقاب و شیر) تراژدی روابط ایران و آمریکا، ترجمه مهوش غلامی. تهران: نشر کوبه.
- ۸- سجاده، جلیلیان (۱۳۹۶) نقش طبقه متوسط جدید در روند شکل گیری انقلاب اسلامی بین سال های ۵۷-۱۳۲۰، پویش در آموزش علوم انسانی، دوره ۲، شماره ۶.
- ۹- عامری، هوشنگ (۱۳۸۸) از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی؛ خاطرات میرزا جوادخان عامری، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه
- ۱۰- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۸). تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
- ۱۱- گودرزی، مهناز (۱۳۹۳) توسعه سیاسی و موانع آن در ایران پیش از انقلاب اسلامی، فصلنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست و ششم، بهار
- ۱۲- مدیر شانه چی، محسن (۱۳۸۶). احزاب دولتی در تحولات سیاسی اجتماعی ایران، مجتبی مقصودی، تهران: روزنه.

- ۱۳- جواد مرادی ۱۳۹۰، موانع ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران، پایان نامه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
- ۱۴- مقدس، علی اصغر (۱۳۹۶) تغییر ساختار طبقات اجتماعی در دوران قبل از انقلاب اسلامی (دوران پهلوی) و بعد از انقلاب تا ۱۳۷۵، کنگره تبیین انقلاب اسلامی - ایدئولوژی رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۳۷۱.
- ۱۵- ملیکف، ا.س (۱۳۵۸) استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران.
- ۱۶- نادری، مهدی (۱۳۸۸) پارادوکس های احزاب سیاسی در دوران پهلوی دوم، فصلنامه ره آورد سیاسی، شماره ۲۴، تابستان.
- ۱۷- هامبلی، گاوین. ا.ر.جی (۱۳۸۸) استبداد پهلوی؛ محمدرضا پهلوی ۱۹۷۹-۱۹۴۱، تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، قسمت سوم، دوره پهلوی. تهران: انتشارات مهتاب